

کانون آغازین داستان

بیش از هر چیز باید گفت، «مضمون» - که عنصر اصلی داستان است - وقتی با «موضوع» پیوند بخورد درونمایه یا پیرنگ داستان را بوجود می آورد، حالا اگر این عناصر را به واحدهای کوچکتر تقسیم کنیم، تا جایی که تفکیک ناپذیر شود، آنوقت می توانیم آن را «کانون» و ارتباط آن با بخش های دیگر - آغاز، بدنه و پایان - را «ناحیه کانونی» بنامیم.

«ناحیه کانونی آغازین» مهمترین بخش یک متن است. از نظر ارسطو آغاز امری است که قائم به ذات خود باشد، به عبارتی مستلزم این نباشد که از پی چیز دیگری بیاید. اما در پی آن متنی است - ناحیه کانونی بدنه - که قاعدتن باید وجود داشته باشد. ضمن این که ناحیه کانونی پایانی برعکس آغاز؛ امری است که همیشه و یا لاقلاً بیشتر مواقع از پی امر دیگری - ناحیه کانونی بدنه - می آید، اما در دنبال آن چیزی نخواهد بود. گرچه منتقدان وظایف دیگری برای «ناحیه آغازین» برمی شمرده اند. رابرت اسکولز در «عناصر رمان» معتقد است؛ آغاز داستان شخصیت های اصلی را معرفی و روابط میان آن ها را شرح می دهد و نیز صحنه را برای درگیری و طرح داستان آماده می کند. او حتا نشان دادن نخستین بحران داستان و اشاره به مضمون را از وظایف آغازین داستان می داند. با این که تعاریف او از آغاز داستان جامع و کامل است، اما این قوانین تا حدود زیادی کلی و سخت گیرانه بوده، بویژه که داستان امروزین خود را مقید به رعایت آن نمی داند.

از دیگر نظریه پردازان، آراء پروپ است که معتقد است آغاز داستان با یک کانون ثابت و آرام مشخص می شود، کانونی که توسط نیرو یا نیروهایی آرامش آن برهم می خورد و در بدنه داستان تداخل پیدا می کند. در نهایت این نارآمی دوباره به ثبات اولیه می رسد، - یا نمی رسد - و داستان پایان می یابد. نظریه های موجود در باره «ناحیه کانون آغازین» با وجود تنوع آن به دو دسته مهم قابل تقسیم است:

الف: آغازی که با کمک شخصیت پردازی و معرفی شخصیت آغاز شود، و خود به چهار شکل مختلف بوجود می آید.

۱ - شخصیت اصلی داستان، ناخودآگاه یا داوطلبانه ظاهر می شود و با کنش خود خواننده را به درون متن می کشد.

«از درکه وارد شدم سیگارم دستم بود زورم آمد سلام کنم. همین طوری دنگم گرفته بود قُد باشم.»

«مدیر مدرسه - جلال آل احمد»

۲ - شخصیت اصلی شروع به روایت می کند، روایتی که اشاره مستقیم به مضمون داستان دارد.

«در زندگی زخم هایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا میخورد و می تراشد.»

..... «بوف کور - صادق هدایت»

۳ - شخصیت داستان از دیدن چیزی یا موضوعی عجیب شگفت زده می شود، امری که مستقیم به مضمون داستان پیوند می خورد و خواننده را بدرون داستان می کشد.

«یک روز صبح، همینکه گره گوار سامسا از خواب آشفته ای پرید، در رختخواب خود به حشرهء تمام عیار مبدل شده بود.»
..... «مسخ - فرانتس کافکا»

۴ - شخصیت با دیدن چیزی و جلب شدن توجهش، خواننده را به درون متن می کشد.

« بدیش این بود که گلدسته های مسجد بدجوری هوس بالا رفتن را به کلهء آدم می زد.»
..... «فلک - جلال آل احمد»

ب : آغازی که بر خلاف شخصیت پردازی، تاکید آن بر صحنه پردازی است؛ که خود بر دو گونه است.

۱ - داستان با توصیف صحنه آغاز شود، و نویسنده یا راوی سعی در ترسیم صحنه می کند. به عبارتی دیدگاه و نقطه حرکت راوی یا نویسنده بیرونی است و هر چه داستان جلوتر می رود، آرام آرام روایت درونی می شود.

چنین توصیفی را صحنه فراخ منظر نیز گفته ند. به اصطلاح راوی کناری ایستاده و صحنه را توصیف می کند، بدون اینکه توانایی داشته باشد جزئیات را ببیند. تنها زمانی که داستان به پیش می رود، این زاویه محدودتر و بسته تر می شود و آنجاست که روایت درونی می شود.

لازم به ذکر نیست در چنین آغازی - با توجه به این صحنه دور از دسترس راوی است - ناچار است از زاویه دانای کل استفاده کند. و حالا دیگر آفتاب پائیزی کم کم داشت می چسبید. تابستان هُرم و شیره آنرا مکیده بود و رنگ و رخس را لیسده بود و ولش کرده بود. همان چنار و افراهایی که از دیوارهای باغ، ردیف راه افتاده بودند و گرداگرد استخر عظیم آن بهم رسیده بودند.

..... «روز اول قبر، صادق چوبک»

۲ - از آنجا که داستان در سال های اخیر پیشرفت های شایانی کرده و دست آوردهای مهمی بدست آورده است، دیگر روایت از بیرون و توصیف صحنه های آشنا و مشخص کششی ندارد. خواننده امروزی مایل است نقش بیشتری به عهده داشته باشد، به طوری که بعضی منتقدان بر این باورند: متن چیزی نیست مگر آنچه خواننده با تفسیر و برداشت خود از آن بعمل می آورد. و به عبارتی این خواننده است که با خواندن، متن دوباره ی می آفریند.

در چنین آغازی راوی یا نویسنده ضمن این که اطلاعات مهم و کلیدی را در اختیار خواننده نمی گذارد، به جزییات بیشتر توجه می کند. - بی جهت نیست که نویسندگان نو به حد افراط از جزییات و ریزه کارهای صحنه و محیط استفاده می کنند. - جزییاتی که در عین بی اهمیتی خیلی مهم و معنادار هستند و خواننده با فهم خود و انتظارش برداشت لازم را بعمل می آورد.

از یک جا باد می آید، از درز پنجره ها، از زیر در، از یک سوراخ نامرئی. زمستان آمده، به این زودی. زمستان ها با هم بودیم.

..... «خواب زمستانی، گلی ترقی»